بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 1 دی 1397.

خب مرحوم شهید صدر در مورد اینکه علم اجمالی در رجوع به اقل و اکثر ما داریم یک سری موانعی نسبت به حالا یک سری تقریباتی ذکر می کنند برای اینکه بگویند این علم اجمالی منحل می شود. یکی اینکه ما علم داریم به اینکه اقل یا واجب است نفسیا یا واجب است غیریا که خب بحث هایش در جلسه قبل گذشت و بعضی از نکات بحثش هم در جلسات آینده روشن تر می شود. یک تقریب دیگر این است که ما بگوییم که اقل وجوب نفسی دارد. حالا این وجوب نفسی اش چه استقلالی باشد چه ضمنی باشد فرقی نمی کند یعنی در واقع ما می دانیم وجوب نفسی اقل را گرفته است. نمی دانیم وجوب نفسی زائد بر اقل را هم گرفته است یا خیر برائت نسبت به آن زائد از اقل جاری می کنیم. این تقریب دوم هست. این تقریب دوم را گونه های مختلفی پاسخ داده شده است. من حالا ی پاسخش را که در کلام شهید صدر مفصل تر بحث شده است را بحث می کنم پاسخ های دیگرش به نظر من جوهرا این پاسخ ها به یک جا بر می گردد خیلی تفاوت جوهری ندارد این است که فقط یک پاسخش را بررسی می کنیم یکی از پاسخ هایش این است که خب شما می گویید اقل واجب است نفسیا مستقلا أو فی ضمن الاکثر. اگر اقل وجوبش استقلالی باشد این وجوبش مطلق است یعنی چه اکثر را بیاورید چه آن جزء زائد را بیاورید چه نیاورید مطلوب شارع و واجب آورده شده است. ولی اگر در ضمن اکثر واجب باشد بباید به انضمام جزء زائد آورده شود. مقترن به جزء زائد آورده شود. بنابراین اگر مجرد از جزء رابع آورده شود امتثال تحقق پیدا نمی کند. اقل مطلق و اقل مقیّد دو شیء است. بنابراین این جور نیست که ما یک قدر متیقنی داشته باشیم بگوییم این مقدارش قطعا واجب است زائد بر این واجب نیست نه آن که علم به آن داریم خود همان مردد است.

سؤال:

پاسخ: نه می خواهد بگوید مشکل را حل نمی کند. وجوب نفسی دارد ولی ضمنی است. نفسی استقلالی نیست. نه نفسیتش که از بین نمی رود. خب حالا

یعنی در واقع حالا روشن می شود این بحث بنا بر این تقریب بحث این است که ما یک قدر متیقن در وجوب نداریم بگوییم اقل واجب است نه خود همین اقل را دو جور می شود تصویر کرد. اقل در ضمن اکثر یا اقل مطلق. اقل در ضمن اکثر با اقل مطلق دو گونه اقل هست و این با توجه به اینکه دو گونه اقل هست باعث انحلال علم اجمالی نمی شود. حالا مرحوم اقای صدر به تناسب این بحث می گویند این بحث وابسته به این است که ما حقیقت واجب ارتباطی را روشن کنیم. وجوب ارتباطی در آن اجزاء مرتبط به هم وجوب پیدا می کند. چطور می شود که یک وجوب ارتباطی می شود. تحقیق حقیقت وجوب ارتباطی را شروع می کنند. ایشان در واقع سه مبنا درباره حقیقت وجوب ارتباطی ذکر می کنند. یک مبنا این است که وجوب ارتباطی معنایش این است که هر جزئی از اجزاء مقیّد به جزء دیگر واجب شده است. این می شود وجوب ارتباطی. یک تقریب دیگر تقریبی است که مرحوم اقا ضیا دارند که ارتباطی بودن وجوب از ناحیه واجب نیست. واجب چه ارتباطی باشد چه استقلالی باشد یک شیء است. ولی وقتی ملاک ما ملاک واحد باشد این می شود وجوب وجوب ارتباطی وقتی ملاک ما متعدد باشد این می شود وجوب استقلالی. حالا من این را در پرانتز عرض کنم مرحوم آقا ضیاء شبیه همین نگاه را در بحث عام مجموعی و عام استغراقی و عام بدلی مطرح کرده اند در مورد اینکه این عموم که سه قسم داریم عموم گاهی اوقات استغراقی است گاهی بدلی است گاهی مجموعی است فارغ بین این عموم ها چیست آیا نفس تصور عام به سه شکل گونه گونه ایشان آنجا هم همین مطلب را مطرح کرده اند که عموم سه شکل گوناگون تصور نمی شوند. گونه های سه گانه عموم ناشی از نحوه ملاک هست. آن ملاک اثر می گذارد در نحوه وجوب و این وجوب هست که واجب را متعدد می کند یعنی گاهی اوقات انحلالی می شود عام استغراقی اگر باشد گاهی غیر انحلالی می شود حالا یا به نحو عام بدلی یا به نحو عام مجموعی اینها چیزهایی هست که ناشی از نحوه ملاحظه متعلّق الحکم نیست. آن که وجوب به او تعلق گرفته است یک جور است ولی همین به تبع وحدت و تعدد ملاک و بدلیت و مجموعی بودن ملاک و اینها حکم تغییر می کند. خب آقای صدر اینجا مفصل وارد این بحث شده اند در مورد کلام مرحوم ضیا من وارد بحث نمی شود همین جور درست هم هست حالا این را به کلام خود آقای صدر مراجعه کنید این معقول نیست که حکم بدون موضوع یعنی این تصویری که مرحوم آقا ضیا دارد تصویر ناتمامی است یک ان قلت و قلت هایی ما به کلام مرحوم آقای صدر و نحوه نگاه ایشان به بحث داریم ولی من بحث هایش را وارد نمی شود چون با اصل مطلب آقای صدر موافقیم بعضی از جزئیات بحث را که خیلی تام نمی دانیم می گذریم

سؤال

پاسخ: نه می خواهیم بگوییم به تبع ملاک چند جور تصور موضوع می شود این طور نیست که

نه ایشان می گوید که موضوع چیزهایش متعدد نمی شود یک جور واحد است اصلا تصوراتش واحد است یعنی به تعبیر دیگر موضوع و محمول ما می گوییم مثلاکل عالم واجب الاکرام. یا العالم واجب الاکرام. این طوری حالا مطلقات در نظر بگیریم. این العالم گاهی اوقات استغراقی ملاحظه می شود گاهی مجموعی ملاحظه می شود گاهی بدلی ملاحظه می شود این ملاحظات در ناحیه موضوع نیست در ناحیه محمول است. محمول باعث می شود که حکم مختلف شود. به تبع تعدد ملاک محمول مختلف ملاحظه می شود و محمول مختلف ملاحظه شدنش باعث می شود سه گونه مختلف و حکم اینجا بیاید. این جور نیست باید در ناحیه خود موضوع سه گونه مختلف ملاحظه شود. تا موضوع مختلف ملاحظه شود محمول های مختلف نمی توانند بر این موضوع عارض شوند. معروض باید گونه های مختلف داشته باشد تا عارض بتواند بر این گونه ها حمل شود و عروض پیدا کند. اینها بحث هایی هست که نمی خواهم وارد بحث هایش بشوم یک مقداری دقت های خاصی دارد البته عرض می کنم مرحوم آقا ضیا اصلا فضای فکری اش با آقای صدر متفاوت است. یکی از نکاتی که ما با مرحوم آقای صدر چیز داریم آقای صدر حرف های آقا ضیا را در فضای فکری خود طرح نکرده است. یک فضای خاصی را دارد آقای صدر در فضای فکر یخود اصلا آن بحث ها را مطرح کرده است و جواب داده است. آن فضای کلی حاکم بر ذهن مرحوم اقا ضیا فضای ناتمامی است. بگذریم. مرحوم آقای صدر

سؤال:

پاسخ: اصلا نمی شود نه مشکلاتی که هست اصلا تا تصور موضوع به گونه های مختلف نباشد حکم به متعدد نمی تواند روی این موضوع برود. اصلا بحث های دقیقی دارد نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم. مرحوم آقای صدر وارد

وجه سومی هم مرحوم آقای صدر دارند در مورد حقیقت واجب ارتباطی که بعد عرض می کنم. مرحوم آقای صدر درباره واجب ارتباطی وجه اول و دوم را نقد می کنند ما نقد وجه دوم را نداریم به نقد وجه اول می پردازیم. ایشان می فرمایند که اینکه واجب ارتباطی معنایش مقیّد شدن هر جزئی به سایر اجزا هست یعنی هر جزئی فی نفسه خودش وجوب دارد جزء فی نفسه هست ولی وجوبش مقید به سایر اجزاء هست. خب این توضیح هم می دهند مرحوم اقای صدر که این مشکل، مشکل دور ندارد ولی دلیل اثباتی ما بر آن نداریم که هر جزئی مقید به سایر اجزا هست. بعد ایشان توضیح می دهند می گویند که نفس تقید هز جزء به سایر اجزاء کافی نیست برای ارتباطی ساختن وجوبات. خب ممکن است ما ملاک های متعددی در اجزاء باشد ولی این ملاکات هر کدام مقید به دیگری باشد. بعد ایشان مثال می زنند می گویند نماز عصر مقید به این است که قبلش نماز ظهر باشد. ما ممکن است تصویر کنیم که نماز ظهر هم ملاک و وجوبش مقید به این است که بعدش نماز عصر باشد. حالا اینکه اگر این فرض را کردیم که وجوب مقید به این است وجوب ظهر هم مقید به این است که عصر بعدش بیاید این باعث نمی شود که ما وجوب ظهر و وجوب عصر ارتباطی شوند. نه دو تا وجوب هست ولی وجوب هایی که مقید به هم هستند. حالا من یک مثال عرفی تر بزنم که وجدانا روشن شود که چگونه است. گفتم ببینید گاهی اوقات مطلوب ما شاد کردن زید است. و مطلوب ما شاد کردن عمرو است. شاد کردن زید و عمرو اگر به این است که این دو کنار هم قرار گیرند. یک سفره بیاندازیم هر دو کنار هم بخواهند سور بخورند. یک جلسه انسی باشد این انس باعث شود که اینها شاد شود. خب شما اگر سفره انداختید و اینها را شاد کردید دو مطلوب را تأمین کردید ولی تأمین این مطلوب در مورد هر یکی مقید به این است که آن یکی هم باشد. گاهی این طور است دیگر. اگر هر جزئی تأمین مصلحتی که نسبت به آن جزء هست مقید این است که بعدش جزء دیگر هم بیاید. در کنارش جزء دیگر هم بیاید. خب این باعث نمی شود که اینها یک واجب واحد بشوند. نه وجوبات متعدده متقیده می شوند. این مطلب. خب مطلب درستی هم هست اشکال آقای صدر هم وارد است. خب این بیان اول. بیان دومی که برای اینکه می گویند حتما در واجبات ارتباطی اجزا باید مقید به هم دیگر باشند آن این است که می گویند شما یک مطلب در مورد واجبات ارتباطی روشن است آن این است که شما اگر هر جزئی را بدون سایر اجزاء بیاورید هیچ فایده ای ندارد. غرضی که شارع از این امر داشته است را تامین نمی کند. با توجه به این مقدمه به تصور عقلی وجوب جزء سه شکل ممکن است. به تصور بدوی عقلی. یا جزء مقیّد به سایر اجزاء واجب است یا نه مطلق نسبت به سایر اجزاء. یعنی چه سایر اجزا باشند چه نباشند این جزء واجب است. شکل سوم اینکه محمل باشد. احمال در مقام ثبوت معقول نیست. یعنی مطلوب واقعی شارع یا بالاخره روی مطلق رفته است یا مقید. احمال گاهی اوقات درم قام اثبات ممکن است. شارع اصل وجوب را بیان می کند. اما اینکه آیا قید دارد یا خیر آن را نمی خواهد در مقام بیان خصوصیات نیست قضیه به نحو محمله بیان می شود در مقام بیان و اثبات و اینها احمال معقول است. ولی اراده ثبوتی شارع بالاخره یا رفته است روی مطلق یا مقید. پس در مقام اگر روی می گویید روی مطلق رفته است معنایش این است که هر جزء ولو جزء دیگر هم نیاید مطلوب شارع تأمین شده است. در حالی که فرض این بود که هر جزء در صورتی مطلوب شارع را تأمین می کند که در کنارش سایر اجزاء باشد. خب این هم خلف فرض است. بنابراین نتیجه اش این است که هر جزء مقید به سایر اجزاء باشد. خب این تقریب. حالا در مورد این تقریب من قبل از اینکه به بیان اقای صدر بپردازم این نکته را عرض کنم که با توجه به این دو تقریب دومی که اینجا هست و اشکالی که مرحوم اقای صدر به تقریب اول مطرح کرده اند که نفس مقید بودن ارتباطیت را ایجاد نمی کند نتیجه این تقریب با توجه به اشکال آقای صدر این است که مقید شدن هر جزء به جزء دیگر در واجبات ارتباطی شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. یعنی باید هر جز مقید به جزء دیگر بشود ولی این مقدار کافی نیست برای اینکه ارتباطی کند. ممکن است ارتباطی بکند ممکن است ارتباطی نکند. ارتباطیت به یک ملاحظه دیگری نیاز دارد ولی خب همین نکته که شرط لازم وجوب به ارتباطی تقید هر جزء به جزء دیگر است همین را ببینیم آیا تام هست یا نیست. آقای صدر اینجا در مقام اشکال بر می آیند. ایشان می فرمایند که این تقریبی که شده است بر مبنای یک نگاه خاصی در بحث اطلاق است. در بحث اطلاق دو تا مبنا وجود دارد. یک مبنا این است که اطلاق یعنی لحاظ سریان حکم نسبت به جمیع حالات. فرض کنید ما می گوییم عالم مطلق است یک موقعی مطلق بودن عالم یعنی اینکه عالم ممکن است عادل باشد ممکن است فاسق باشد اطلاق یعنی لحاظ سریان نسبت به حالت عادل بودن و عادل نبودن. لحاظ سریان نسبت به این دو حالت. خب این یک تصویر از اطلاق. یک تصویر دیگر است آن این است که اطلاق یعنی عدم لحاظ یک قید خاص. یک امر عدمی است. اطلاق یعنی اینکه لحاظ تقید این مثلا عالم به قید عدالت یا فسق نشده باشد. عدم لحاظ القید این هست. لحاظ سریان. آن قسم اول تصویر در اطلاق این است که اطلاق لحاظ سریان است. یک جور دیگر این است که نه اطلاق عدم لحاظ تقید است.

تقید نه لحاظ سریان نه قیدیت. یک جور این است که اطلاق یعنی سریان حکم نسبت به جمیع حالات و صور ملاحظه می شود. یک موقعی هست یعنی عدم لحاظ قید. که در کلمات آقایان گاهی اوقات از این دو مبنا هست با این تعبیر یاد می شود که آیا اطلاق جمع القیود است یا رفض القیود است. آن که لحاظ سریان هست آن را تعبیر می کنند اطلاق جمع القیود است. یعنی شمول حکم نسبت به همه قید ها در نظر گرفته می شود.

اطلاق جمع القیود است یعنی اینکه این مطلق هم حالت هم در ظرف این قید هست هم در ظرف قید دیگر. یک موقعی هست نه اطلاق را رفض القیود می گوییم. می گوییم اطلاق به معنای این هست که هیچ قیدی همراه عام ملاحظه نمی شود. نه اینکه همه قید ها ملاحظه می شوند. دو تصویر است. یک تصویر این است که همه قیدها همه صورت های مختلف همراه آن مطلق ما ملاحظه می شود این یک جور تصویر برای اطلاق هست یک موقعی هست نه هیچ یک از آن حالت ها و قید ها ملاحظه نمی شود. اقای صدر می فرمایند که اگر ما این تقریبی که آقایان اینجا مطرح کرده اند که شما باید حتما حکم را این موضوع به اصطلاح جزء را مقیّد به سایر اجزاء ملاحظه کنید. و الا این محذور پیش می آید. که یا مطلق است یا مقید. این تقریب بر پایه این است که اطلاق به معنای لحاظ سریان باشد. و لحاظ سریان حکم اصلا لحاظ سریان نسبت به جمیع حالات خب محذور دارد. پس بنابراین اطلاق نمی شود باید تقیید باشد. ولی نه ما می گوییم اطلاق عدم لحاظ قید است. اگر اطلاق را عدم لحاظ قید دانستیم اینجا می توانیم قائل به اطلاق شویم. اینجا هر جزئی مطلق است. همراه آن قید اقتران به سایر اجزاء و عدم اقتران به سایر اجزاء ملاحظه نشده است ولی خب بحث سر این است که حالا که مطلق است چرا حکم وجوب نسبت به صورتی که سایر اجزاء نیامده اند تسری پیدا نمی کند نه به جهت اینکه در ناحیه موضوع مشکلی هست موضوع مطلق است محمول ما که وجوب هست یک وجوب خاصی است. این وجوب چون یک وجوب ارتباطی است که به اصطلاح همه وجوبات اجزاء از پشت کأنّه به هم گره خورده اند. به هم دیگر مشدود هستند زهر بعضی ببعض تعبیر می کند آقای صدر. همه این وجوب ها پشت به پشت هم به همدیگر پسبیده اند این اشتداد وجوب یعنی به هم چسبیدگی وجوبات ارتباطی باعث می شود که وجوب هر جزء نسبت به صورتی که این جزء مقترن به سایر اجزاء آورده نشود امتدداد پیدا نکند و الا نه اینکه در ناحیه موضوع یک همچین قیدی وجود داشته باشد. خب حالا این بیانی است که مرحوم آقای صدر اینجا بیان می فرمایند. برای روشن شدن این بحث به نظرم یک مقداری در مورد حقیقت اطلاق و اینکه آیا اطلاق جمع القیود است یا رفض القیود است باید صحبت کنیم. یک بیانی مرحوم نایینی در بحث اطلاق دارند که می فرمایند که در مورد عموم هم ما نیاز به اجرای مقدمات حکمت داریم. مقدمات حکمت داریم. مقدمات حکمت در مدخول عام ما نیاز داریم. اکرم کل عالمٍ که ما می گوییم این عالم ممکن است مراد عالم به نحو مطلق باشد ممکن است مراد از عالم عالم مقید به یک قیدی باشد. این است که مراد از مدخول عالم مطلق است این به برکت اجرای مقدمات حکمت در مدخول هست. تا در مدخول ادوات عموم مقدمات حکمت را جاری نکنیم مشکل حل نمی شود چون در واقع ایشان می گویند که ادوات عموم دال بر استیعاب ما یراد من المدخول است. مراد از مدخول باید معین شود ادوات عموم می آید این مراد را تعمیم می دهد و مقدمات حکمت در تعیین مراد از مدخول دخالت دارد. تا مقدمات حکمت نباشد مراد از مدخول روشن نمی شود. خب اینجا حاج آقا یک توضیحاتی مطرح می فرمایند این توضیحات مشابهش در فرمایشات آقای صدر هم وارد شده است ولی نتیجه گیری مناسب از این بحث ها را آقای صدر نکرده است به یک آخر بحث به جاهای دیگر بحث ها را برده است حالا من وارد فرمایشات مرحوم آقای صدر نمی شوم اصل خود بحث را دنبال میکنم. حاج آقا می فرمودند که ببینید در اکرم کل عالم یک موقعی شما می گویید از عالم، عالم عادل اراده شده است این قطعا مجاز است. این که ما بگوییم عالم مرادمان عالم عادل باشد این مجاز است. دو مطلب گاهی اوقات با هم خلط می شود گاهی اوقات ما می گوییم و جاء رجل من اغسل مدینه یسعا می گویید این رجلی که یک رجل خاصی بوده است با یک سری خصوصیات خاصه. ولی آن خصوصیات خاصه را ما با کلمه رجل افهام نمی کنیم. مجرد اینکه در عالم خارج آن رجل جائی خصوصیات خاصه داشته است باعث نمی شود که جاء رجل به معنای رجل مقید به آن خصوصیات خاصه باشد. اطلاق رجل و اراده رجل مقیّد به قید خاص مجاز است قطعا. در مورد کل عالم هم یک موقعی شما می گویید از عالم اراده عالم عادل شده است خب این مجاز است احتمال اینکه از عالم اراده عالم عادل شده باشد این احتمال اصاله الحقیقیه ای که آن را نفی می کند. یک احتمال دیگر اینجا هست که از عالم، عالم اراده شده باشد ولی یک قیدی اینجا وجود داشته باشد آن قید مقدر باشد. خب گاهی اوقات بعضی کلمات در تقدیر گرفته می شود. به تعبیر ابن مالک و حذف ما یعلم جایزٌ. حذف ما یعلم جایز است خب اگر این باشد اصل عدم تقدیر است جایی که ما شک می کنیم که تقدیری در کار هست یا نیست اصل عدم تقدیر است. جایی که تقدیر هست را در اصطلاح ادبی گاهی مجاز در حذف می گویند. اصل اصاله الحقیقه ای است که نافی در مجاز در کلمه است اصل اصاله الحقیقه ای است که نافی مجاز در حذف است. یک جور دیگر هم این است که نه در عالم تجوز اراده شده باشد نه در مدخولش تقدیری گرفته شده باشد مقدر باشد مجاز در اسناد باشد. گاهی اوقات می گویند اسناد الشیء الی غیر ما هو له که مجاز در اسناد است. خب اگر این احتمال هم باشد یعنی حکم برای عالم عادل باشد ولی در مقام اسناد لفظی ما حکم را به عالم نسبت دهیم. خب آن هم مجاز در اسناد هست اصاله الحقیقه اقتضا می کند اسناد ما اسناد حقیقی باشد اینکه اسناد مجازی باشد مخالف با اصاله الحقیقه است. بنابراین اگر ما این اصول لفظیه را جاری کردیم تجوز در کلمه تجوز در حذف و تجوز در اسناد را با اصول لفظیه نفی یکردیم دیگر نیاز به چیزی نداریم معنایش این است که مراد از عالم، عالم بدون قید است. کل می آید این عالم بدون قید را تعمیم می دهد. بنابراین مجرا مجرای اینجا نیازی نیست به اجرای مقدمات حکمت. خب اینجا این سؤال هست اگر بیان شما این است پس جای مقدمات حکمت در مطلقات چیست؟ وقتی ما می گوییم اکرم العالم شما می گویید این عالم مطلق است با اکرم کل عالم فرق دارد. این چگونه است؟ پاسخ مطلب این است که مقدمات حکمت در مفاد افرادی کلمه دخالت ندارد. بلکه جای مقدمات حکمت جای دیگری است. توضیح و ذلک من برای اینکه مطلب واضحتر شود به صورت قضیه حملیه عبارت را ذکر می کنم. یک موقعی شما می گویید کل عالم واجب الاکرام یک موقعی می گویید العالم واجب الاکرام. العالم واجب الاکرام این قضیه به اصطلاح منطقی ها سور در آن ذکر نشده است سور کلیت و جزئیت ذکر نشده است. قضیه ای که سور در آن ذکر نشده باشد مفادش قضیه محمله است. قضیه محمله هم با قضیه کلیه سازگار است هم با قضیه جزئیه. وقتی می گوییم الحیوان انسانٌ. این قضیه صادق است. چون بعضی از افراد حیوان انسان است. وقتی می گوییم که الانسان حیوانٌ. آن هم درست است. چون به نحو کلی انسان حیوان است. قضیه محمله هم با قضیه جزئیه سازگار است هم با قضیه کلیه. مقدمات حکمت جایگاهش چیست؟ جایگاهش این است که قضیه محمله را به قضیه کلیه تبدیل می کند. یعنی همان مفادی را که سور قضیه به دلالت لفظیه افاده می کند مقدمات حکمت همان را به دلالت آقایان عقلیه تعبیر می کنند و عرض من این است که مقدمات حکمت دلالتش عرفیه است. حالا آن خیلی مهم نیست. به دلالت بفرمایید عقلیه یا عرفیه مقدمات حکمت افاده سور کلیه را می کند. یعنی مفاد مقدمات حکمت با مفاد سور کلی هیچ فرقی ندارد. هر دو یک چیز را افاده می کنند در جوهر قضیه که افاده می کنند یک شیء است ولی خب یکی با یک ادوات لفظیه یکی با سکوت. سکوت از قید ادوات جزئیت و سور جزئی دال بر این است که به نحو کلی اراده شده است. حالا به چه نحو آن بحث هایش در بحث مطلق و مقید بیان خواهد شد.

سؤال:

پاسخ: ما در العالم واجب الاکرام، العالم واجب الاکرام مکن است بعضی از افراد عالم واجب الاکرام باشند ممکن است همه افراد عالم واجب الاکرام باشد. مقدمات حکمت می گوید همه افراد عالم واجب الاکرام هستند. همان مفادی که اگر کل ذکر می کردیم همان را می رساند. یعنی می گویند که عرفا ولو بین خاص و عام تفاوت هست هر دوشان دو تا اعتبار متباین هستند ولی عرف سکوت را برای افهام عمومیت حکم کافی می داند ولی برای افهام خاص بودن حکم و عدم شمول حکم نسبت به بعضی افراد موضوع نیازمند دال اثباتی می داند عرف. دال سکوتی و دال عدمی را کافی نمی داند و اینگونه است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا اصلا اقایان میرزای نائینی این نگاه کاملا متفاوت به جایگاه مقدمات حکمت است. میرزای نایینی مقدمات حکمت را در مفاد افرادی دخیل می داند ولی با این نگاهی که ما کردیم مقدمات حکمت در مفاد ترکیبی جمله دخالت دارد نه در مفاد افرادی. حالا این بحث را انشاء الله فردا و تطبیقش بر بحث را فردا دنبال می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه ایشان مقدمات حکمت را جایی که کل هم باشد جاری می کند. ایشان می گوید کل هم باشد مقدمات حکمت لازم است. ما با این بیانی که گفتیم جایی که کل است دیگر مقدمات حکمت نمی خواهد. مقدمات حکمت کلیت را می خواست اثبات کند. ایشان می گوید مقدمات حکمت کلیت را اثبات نمی کند. مقدمات حکمت چیز دیگری را می خواهد اثبات کند آن چیز یعنی در واقع ایشان دو گونه مقدمات حکمت را برایش جایگاه قائل است یکی در مدخول یکی در افاده چیز. حالا ادامه بحث فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد